

پرسش‌های اولین و آخرین

برای مکی

ترجمه
عبدالرضا سالاربهزادی

فرهنگ‌نشر نو
با همکاری نشر آسیم
تهران - ۱۳۹۹

فهرست

۷	مقدمه مترجم
۱۱	مقدمه ویراستار: می دانم که نمی دانم
۲۷	۱ زمان و فضا
۴۲	۲ دریافتن موقعیت خودمان
۵۷	۳ مخصصه بشری
۸۱	۴ آیا تجربه درک شدنی است؟
۹۱	۵ چنین افکاری از کجا می آیند؟
۱۰۷	۶ تأملات شخصی
۱۲۴	۷ جمع بندی مخصصه ای که در آن گرفتاریم
۱۴۷	پرسش های اولین و آخرین برای من

مقدمه مترجم

براین ادگار مگی^۱ در ۲۶ ژوئیه (۴ مرداد) امسال درگذشت. عمده شهرت مگی را در قابلیت مثال‌زدنی او در «عامه فهم» کردن فلسفه و آوردن فلسفه بر صفحه تلویزیون در پربیننده‌ترین ساعات پخش تلویزیونی می‌دانند. این شهرت ناشی از دو مجموعه برنامه بسیار موفق او برای تلویزیون BBC در دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ و موفقیت خارج از انتظار برنامه‌های تلویزیونی او در دهه ۱۹۶۰ برای تلویزیون ITV بود - به‌ویژه برنامه‌ای که در آن با نگاهی کاملاً عینی به مسأله همجنس‌گرایی، که آن زمان در بریتانیا از نظر قانونی ممنوع بود، پرداخت. عقیده رایج آن است که این برنامه، و کتابی که وی متعاقباً درباره همین موضوع نوشت (یکی از بیست نفر: تحقیقی درباره همجنس‌گرایی در مردان و زنان)^۲، تأثیر عمده‌ای در تغییر قوانین در این مورد داشته است. یکی دیگر از مجموعه برنامه‌های او - مصاحبه‌های رادیویی با فلاسفه بزرگ وقت برای رادیو BBC در ابتدای دهه ۱۹۷۰ بود؛ مجموعه (مردان اندیشه)^۳ که در ۱۹۷۸-۱۹۷۹ عرضه شد، شامل ۱۵ گفت‌وگو با فلاسفه‌ای چون آیزایا برلین، نوام چامسکی، هربرت مارکوزه و... بود، که درباره آرا و عقاید خودشان در قالب بحث پیرامون مباحثی چون فلسفه زبان، مارکسیسم، مکتب فرانکفورت و... با مگی

1. Bryan Edgar Magee

2. *One in Twenty: A Study of Homosexuality in Men and Women*, 1996.

3. *Men of Ideas*

سخن می‌گفتند (متن این مصاحبه‌ها در سال ۱۹۷۸ در کتابی با همین عنوان، مردان اندیشه: برخی از آفرینندگان فلسفه معاصر^۱ در انتشارات دانشگاه آکسفورد انتشار یافت. عنوان کتاب بعدها به حرف زدن درباره فلسفه: گفت‌وگو با پانزده فیلسوف بزرگ^۲ تغییر یافت. در سال ۱۹۸۷ مجموعه دیگری از ۱۵ گفتگو درباره بزرگان تاریخ فلسفه، از افلاطون تا ویتگنشتاین، با نام‌های شناخته شده دنیای فلسفه دانشگاهی تحت عنوان فلاسفه بزرگ^۳ تهیه و از BBC پخش شد. (متن این گفت‌وگوها نیز با عنوان *The Story of Philosophy* در سال ۲۰۰۱ منتشر شد و در ایران با عنوان سرگذشت فلسفه با ترجمه حسن کامشاد منتشر شده است.) این دو مجموعه از موفقیت‌آمیزترین مجموعه برنامه‌های BBC ارزیابی شده‌اند که در پربیننده‌ترین ساعت پخش تلویزیونی شماری کم‌سابقه از عامه مردم را با علاقه به پای گفت‌وگویی درباره مفاهیم و ایده‌های پیچیده فلسفی می‌نشانند، و این مفاهیم، با کمک بسیار در پرده مگی به مفاهیمی سهل و ایده‌هایی قابل فهم و قابل دسترس برای مخاطبین عام تبدیل می‌شدند. هم چامسکی و هم کواین (فیلسوف تحلیلی و منطق‌دان آمریکایی) بعدها گفتند که آن برنامه‌ها آرا و عقاید آنان را در سراسر است‌ترین و کلی‌ترین شکل خود به بهترین صورت بیان کرده‌اند.^۴

اما شهرت مگی در محافل دانشگاهی بیشتر زاینده مطالعات و نوشته‌های وی درباره واگنر و شوپنهاور است. مگی به عنوان مرجعی معتبر در مورد واگنر، موسیقیدان قرن نوزدهم آلمان، شناخته می‌شود. کتاب وی درباره واگنر^۵ که چاپ دوم آن با تجدیدنظری کلی در سال ۱۹۸۸ در انتشارات

1. *Men of Ideas: some creators of Contemporary Philosophy*

2. *Talking Philosophy: Dialogues with Fifteen leading Philosophers*

3. *The Great Philosophers*

4. "Last Interview with Bryan Magee", John Maier. *Prospect Magazine*, August 7, 2019.

5. *Aspects of Wagner*

دانشگاه آکسفورد منتشر شد، و کتاب فلسفه شوپنهاور او که چاپ اول آن در سال ۱۹۸۳ و چاپ دوم آن با تجدید نظر تفصیلی در سال ۱۹۹۷ در همان انتشارات دانشگاه آکسفورد انتشار یافت، مراجعی معتبر در بررسی آثار و عقاید این دو شخصیت فرهنگ و هنر اروپا در قرن نوزدهم به شمار می‌روند.

مگی دنیای سیاست را نیز آزمود و یک دهه (۱۹۷۴-۱۹۸۳) نماینده حزب کارگر - و سال آخر نماینده حزب SDP یا حزب سوسیال دموکرات بریتانیا - در مجلس عوام بود. ولی در این عرصه ناکام بود. رؤیای سیاسی وی رسیدن به مقام وزیر خارجه بریتانیا بود^۱؛ ولی، از سر ناکامی سیاسی یا عقیده راستین، می‌گفت که قدرت سیاسی رؤیای بچه‌مدرسه‌ای‌هاست که در آستانه رسیدن به آن برایت رنگ می‌بازد^۲.

شعر هم می‌گفت و وقتی هنوز دانشجو بود (۱۹۵۱) مجموعه شعری به هزینه خودش چاپ کرد. و عاشق موسیقی بود و تصنیفاتی هم داشت که هرگز به گوش عموم نرسیدند، ولی برای نشریات معتبر نقد موسیقی می‌نوشت.

مگی را، از نظر من، «فیلسوف» نمی‌توان خواند؛ او «نویسنده فلسفه» بود. در انتهای کتاب نقدی را که گرانت استرلینگ، از اساتید فلسفه دانشگاه ایلینوی شرقی، بر کتاب حاضر نوشته و در مجله انگلیسی-آمریکایی *Philosophy Now* منتشر شده است، آورده‌ام.

۱. «آخرین مصاحبه با براین مگی»، مجله پروسپکت.

۲. همان.

زمان و فضا

آنچه ما تمدن می‌خوانیم حدود شش هزار سال وجود داشته است. ما عادت داریم این را زمانی بیش از حد طولانی بپنداریم. برخی از ما یک طرح کلی گنگ و مبهم از آن در ذهن داریم. در آن بخش از جهان که من زندگی می‌کنم این طرح کلی معمولاً با عهد عتیق کتاب مقدس شروع می‌شود، به دنبال، یا به همراه آن، برآمدن تمدن یونانی فرا می‌رسد، و امپراتوری روم هم در پی آن می‌آید - که هریک از آنان صدها سال به درازا کشید. پس از آن دوران هزار ساله قرون وسطی از راه رسید. این دوران با رنسانس پایان یافت که رفورماسیون [یا اصلاحات مذهبی] را در پی داشت، و به دنبال آن دوران روشنگری، و سپس انقلاب صنعتی و دوران رمانتیک - و پس از آن به دنیای مدرن یا نوین می‌رسیم و به روزگار خودمان. در طول تمام این ادوار زمانی طولانی تمدن‌های دیگری - برای مردمان این بخش از جهان که زیستگاه من است ناشناخته، یا عمدتاً ناشناخته - در دیگر قسمت‌های کره زمین برآمدند و افول کردند: چین، ژاپن، هند، آسیای مرکزی، خاورمیانه، آمریکای جنوبی، مکزیک. ما به این تغییرات گسترده تاریخی تنها به شکل گذر زمان می‌اندیشیم - گذر زمان همچون حرکت یخچال‌های طبیعی.

اما حال این وضعیت را در نظر بگیرید. همیشه انسان‌هایی هستند که تا صد سال عمر می‌کنند. امروزه بیش از همیشه چنین است، اما همیشه عده‌ای از این دست بوده‌اند. من سه نفر از آنان را خوب می‌شناسم، دو نفرشان چهره‌های شناخته‌شده‌ای هستند: امانوئل شینول^۱ سیاستمدار و رابرت میر^۲ خیر و موسیقی‌دوست. (رابرت برامس را که از دوستان خانوادگی‌شان بود و در مانهایم در خانه‌شان اقامت می‌کرد، می‌شناخت.) وقتی رابرت به دنیا آمد باید افرادی می‌بودند که در آن زمان صد ساله بودند و کسی ملاقاتشان کرده باشد و آنها را همان‌طور که من او را می‌شناختم شناخته باشد (یا همان‌طور که او برامس را می‌شناخت که وقتی رابرت هفده ساله بود از دنیا رفت). و وقتی هم که آنها به دنیا آمدند می‌باید افراد دیگری از این دست می‌بودند. قس علی‌هذا: می‌توان همین‌طور عقب‌تر و عقب‌تر رفت و زندگی‌های افراد نامدار دیگری را، پشت به پشت، در کنار هم قرار داد، بی‌هیچ شکاف و فاصله‌ای میان آنها. دریافتن اینکه تمامی تمدن در طول حیات پیاپی شصت آدم پدیدار شده است تکان‌دهنده است – یعنی به تعداد دوستانی که من در یک میهمانی در اتاق پذیرایی‌ام گرد هم جمع می‌کنم. بیست نفر ما را به دوران عیسی [مسیح] باز می‌گردانند، بیست و یک نفر به ژولیوس سزار. حتی تعداد اندک ده نفر ما را به قبل از سال ۱۰۶۶ و فتح نورمن‌ها^۳ باز می‌گردانند. رنسانس فقط نیم‌دوجین آدم با ما فاصله دارد.

۱. Emmanuel Shinwell (۱۸۸۴-۱۹۸۶)؛ فعال کارگری و سیاستمدار یهودی‌الاصل بریتانیایی، نماینده مجلس عوام از سال ۱۹۲۲، وزیر سوخت و انرژی در کابینه اتلی در ۱۹۴۶ و وزیر دفاع در همان کابینه از ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۱. در ۱۹۷۰ با قبول عنوان لردی (بارون) به عضویت مجلس اعیان درآمد. - م.

۲. Sir Robert Mayer (۱۸۷۹-۱۹۸۵)؛ نیکوکار، بازرگان، بانکار آلمانی‌الاصل و حامی موسیقی‌دانان جوان، که در ۱۸۹۶ به بریتانیا مهاجرت کرد و در ۱۹۰۲ به تابعیت بریتانیا درآمد. در دهه ۱۹۳۰ عنوان «سر» گرفت. - م.

۳. فتح انگلستان در ۱۰۶۶ میلادی به دست نورمن‌ها، برتانی‌ها و فرانسوی‌ها تحت فرماندهی ویلیام دوک نورماندی، که متعاقباً تحت عنوان ویلیام فاتح پادشاه انگلستان صورت گرفت. فتح نورمن‌ها مبدأ تاریخ جدید انگلستان است. - م.

وقتی که تاریخ را با طول عمر احتمالی یک انسان اندازه می‌گیریم درمی‌یابیم که کلیت آن تقریباً به‌شکلی باورنکردنی کوتاه است. معنای این امر این است که تحولات تاریخی هم تقریباً به‌شکلی باورنکردنی سریع روی داده‌اند. هر کدام از آن امپراتوری‌های عظیم که با چنان ابهت و خیره‌کنندگی برآمدند، شکوفا شدند و سقوط کردند همه آن مراحل را در طول حیات متوالی و هم‌پوشاندهٔ تعداد اندکی از افراد، معمولاً کمتر از نیم‌دوجین انسان، طی کردند. بنابراین ما خودمان هنوز در نزدیکی آغاز تمامی این حکایتیم. فردا را روز دیگری در پی است، سال دیگر را سالی پس از آن، قرن بعد را قرنی بعد است، هزارهٔ بعد هزاره‌ای دیگر را به‌دنبال می‌آورد، و سال ۲۰,۰۰۰ ناگزیر از راه خواهد رسید، همان‌طور که سال ۲۰۰,۰۰۰، و سال ۲,۰۰۰,۰۰۰ هم. این جریان توقف‌ناپذیر است. در واقع، تا آنجا که به ادوار هستی سیارهٔ ما و دیگر اجرام کائنات مربوط است، اینها دوره‌های کوتاه زمانی‌اند. از حال به بعد، تا زمانی که موجودات انسانی بر روی این سیاره یا هر جرم آسمانی دیگری وجود دارند، انسان‌ها تاریخی پیوسته و همواره در حال گسترش خواهند داشت که می‌توانند ردّ بلاانقطاع آن را تا روزگار ما و سیارهٔ ما در اینجا دنبال کنند. بر سر همهٔ این آدم‌ها در زمان بی‌پایان چه خواهد آمد؟ آنها چه خواهند کرد؟ در آینده‌ای بسیار بسیار دور آنها دربارهٔ ما در زمان حال، مایی که چنین نزدیک به آغاز همه چیزیم، و آنها اگر بخواهند درباره‌مان بسیار خواهند دانست، چه فکر خواهند کرد؟ ما، در پرتو همهٔ آنچه در فاصلهٔ ما تا آنها، در دوره‌ای چندین و چند برابر بیش از آنچه بین ما در امروز و فجر تمدن گذشته است، بر آنها خواهد گذشت، به‌نظرشان چگونه خواهیم آمد؟

می‌توانم تصور کنم که بعضی از خوانندگان این کتاب دستانشان را به نشانهٔ اعتراض بالا برند که: «ما اصلاً چگونه می‌توانیم دربارهٔ این چیزها فکر کنیم؟ چه مفاهیمی برای رسیدن به یقین دربارهٔ پاسخ هریک از اینها داریم؟ بدیهی است که همین دو یا سه هزار سال پیش نوابغی که بوده‌اند،

کسانی مثل سقراط و افلاطون، نمی‌توانستند دنیای امروز را پیش‌بینی کنند، یا تقریباً هیچ دوره‌ای از تاریخ بین زمان خودشان تا زمانه ما را. چه تصور و خیالاتی را می‌توانیم دربارهٔ یک دورهٔ زمانی، که هنوز کاملاً در آینده‌ای چندین برابر دورتر و طولانی‌تر از زمان آنها تا به امروز است، به ذهن فرا خوانیم که ارزش داشته باشد؟ این یک جای خالی و سفید است. ما شاید بتوانیم حدس‌هایی دربارهٔ تحولات در آینده‌ای نزدیک بزنیم، ولی تاریخ نشان می‌دهد که آن حدس‌ها هم بیشتر اشتباه‌اند تا درست. واقعیت این است که ما نمی‌دانیم، نمی‌توانیم بدانیم، کمترین تصویری نداریم. چاره‌ای نداریم جز آنکه به زندگی‌مان در زمان حال ادامه دهیم، و بدون اندیشیدن به هیچ یک از چیزهایی که می‌گوییم، به آن روزنهٔ بسیار کوچکی از آینده که «حال» ما به درون آن می‌لغزد رانده شویم – نه بدین سبب که آن حرف‌ها ارزش اندیشیدن ندارند (اگر می‌توانستیم به آنها بیندیشیم عالی می‌بود)، به این دلیل که راهی برای تفکر دربارهٔ آنها نداریم، چیزی نداریم که با آن دربارهٔ آن حرف‌ها بیندیشیم.»

پاسخ من این است: من چیزی ورای مسائل معمولی و روال روزمرهٔ رویدادها – هیچ امر مذهبی، هیچ امر فراطبیعی، هیچ امر ماورایی – را فرض نکرده‌ام. من فقط پرسیده‌ام چه روی خواهد داد اگر شرایط درست به همان شکل امروزی تداوم یابند، و به همین شکل آشنا، همان‌گونه که انتظار داریم، پیش بروند. برای آنکه چنین استمرار روی ندهد نیاز به مداخلهٔ امری فراطبیعی است، مثلاً متوقف شدن زمان. درست است، این امکان وجود دارد که زمین از حرکت باز ایستد، زیرا ممکن است در برخوردی با جرمی از فضای ماورای جو متلاشی شود، یا به سبب سرد شدن خورشید یخ بزند و حیات در آن به پایان رسد؛ اما چنین احتمالاتی یا مربوط به (دست‌کم) میلیون‌ها سال بعد هستند یا در منتهی‌الیه حد بیرونی احتمالات تصورناپذیر قرار دارند. بیشتر آنها چنان‌اند که قبل از وقوعشان نوع بشر دربارهٔ آنها هشداری دریافت خواهد کرد، و حتی ممکن است قادر باشد

کاری برای جلوگیری از آنها انجام دهد. به عنوان نمونه، سلاح‌های هسته‌ای ممکن است اتفاقاً به نجات نوع بشر منجر شوند. اگر اخترشناسان به ما بگویند که یک سیارک بزرگ در مدار برخورد با زمین قرار گرفته، ممکن است بتوانیم با استفاده از موشک‌های هسته‌ای آن را از مدار خارج کنیم و خود را نجات دهیم. موشک‌ها می‌بایست بسیار قدرتمندتر از امروز باشند، اما این چیزی است که در روند طبیعی و معمول امور روی خواهد داد. از سوی دیگر این هم امکان دارد که نوع بشر با همان سلاح‌ها خود را نابود کند، و تاریخ خود را به پایان برساند - ولی این نامحتمل است چون هر حرکت ما، از زمان حال به آینده، را نیاز ما به حل مسائل مربوط به بقایمان رقم می‌زند. بدیهی‌ترین احتمال آن است که نوع بشر مدت‌های مدید به حیات خود در زمان آینده ادامه خواهد داد ولی نه لزوماً بر سیاره زمین: ممکن است انسان جایی بهتر برای زندگی بیابد، یا در پی سکونت‌ناپذیر شدن زمین مجبور شود به جای دیگری بکочد. آنها در هر حال، در هر نقطه‌ای از زمان گذشته‌ای دارند در استمرار با گذشته ما، که بهتر و بیشتر از ما بدان آگاه‌اند، چرا که فناوری اطلاعات در طول زمان در حال پیشرفت بوده است.

ما عادت داریم که دانش خود را از گذشته‌مان دانشی وسیع و گسترده به حساب آوریم. در هزار سال گذشته هرچه تاریخ به زمان خود ما نزدیک‌تر شده طول و تفصیل بیشتری یافته است. دانش ما از سده بیستم به صورت بی‌سابقه‌ای تفصیلی است. اما باید به خود یادآوری کنیم که دانش قرن بیستمی ما برای کسی که تنها دویست سال قبل می‌زیست دور از دسترس بود. آنها به سبب موقعیت زمانی‌شان از آن محروم بودند. قرن بیستم برای آنها به همان اندازه فاقد محتوا و چون لوحی سپید بود که سده‌های آینده برای ما چنین‌اند. انسان‌ها در هر نقطه‌ای از زمان که قرار گرفته باشند از گذشته‌شان آگاه‌اند ولی از آینده‌شان نه. ولی خود رویدادها - گذشته، حال و آینده - برای همه یکسان‌اند، و به یک ترتیب اتفاق

می‌افتند. مسأله مؤکداً این نیست که چون ما نمی‌توانیم از رویدادهای آینده هیچ اطلاعی داشته باشیم، یا می‌توانیم اطلاع اندکی داشته باشیم، آن رویدادها مبهم و نامشخص‌اند. این ماییم که مبهم و نامعلومیم. این دانش ما - یا بهتر است بگوییم بی‌دانشی ما - است که فاقد محتوا و چون لوح سپید است. آینده سرشار از رویدادهاست. فقط ما هنوز نمی‌دانیم که آن رویدادها چه هستند. رویدادهایی که آن را پر خواهند کرد همان قدر منسجم و یکدست، واقعی و مشخص‌اند که رویدادهایی که گذشته ما را از خود سرشار کرده‌اند.

آنچه ما می‌توانیم بدانیم، آنچه می‌توانیم درک کنیم، چنان بسته به موقعیت ما در زمان است که خلاصی از گیر و خم آن و انداختن نگاهی روشن بر آن برای ما غیرممکن است. این تأثیر نه‌فقط بر معرفت ما از تاریخ زمان حال ما و آینده زمان حال ما، که حتی بر دانش زمان حال ما از جامعه‌مان در زمان حال نیز حاکم است. نمی‌توانیم آن را از منظری متناسب ببینیم. در هر نقطه از زمان که باشیم هیچ چیز همچون آنچه صد سال پیش از آن بود، یا صد سال پس از آن خواهد بود نیست - از ساختار اجتماعی گرفته تا زیرساخت‌های مادی، از هنرها و علومش تا به آشپزی و لباسش، از اقتصاد تا دین و مذهبش، از شیوه‌های جنگ تا روش‌های حمل‌ونقلش، از رفتار و آداب و سنن اخلاقی‌اش تا زبان و گفتارش. به همین علت بیشتر مردم از نظر زمانی همان اندازه کوتاه‌اندیش و محدود‌نگرند که از منظر مکانی: آنها در زمان خودشان توده‌وار دور هم جمع می‌شوند و آن را تمامی بوم‌زیست خود می‌پندارند. اما عکس آن به حقیقت نزدیک‌تر است. روزگار آنان در حال زوال است و از آن چیزی جز خاطره باقی نخواهد ماند - و حتی آن خاطره هم دیرزمانی نخواهد پایید، بلکه تنها سودهایی از تاریخی همواره در حال گسترش می‌ماند. جز اندکی ناچیز از آن در یاد کسی باقی نخواهد ماند. حتی اندک‌تر از آن برای کسی، جز تاریخ‌نویسان، جالب و حائز اهمیت خواهد بود.

با این همه، برای هر یک از ما چاره‌ای جز زیستن زندگی خود به کمال در اندک‌زمانی که داریم نیست. این جیره‌ما از زمان است، تمامی آن. در زندگی آنچنان که ما می‌شناسیمش، زمان بی‌رحم‌ترین و مهلک‌ترین همه اشکال محدودیت‌های ماست. به قول یک سرود مذهبی معروف:

زمان، انگار که جریانی هماره غلتان،
همه فرزندان خود را به خاک می‌سپارد
خاطره‌شان از یاد پرواز می‌کند، چون رؤیایی
که با روشنای روز
دیگر کسی به یادش نارد.^۱

گریزی نیست. در دنیای ملموس و تجربی تمامی زمان از ما گرفته می‌شود، و در پی آن هرچه در این جهان داریم و هر آنچه هستیم. در آن حال که ما فرصت کوتاهمان را مغتم می‌شماریم و از آن لذت می‌بریم، حرکت ما در مکان نیز محدود به فضایی کوچک است؛ از این رو محدودیت‌های ما در آن بُعد نیز سفت و سخت‌اند. ما از منظر بیولوژیک چنان محدود برای زندگی بر سطح این سیاره برنامه‌ریزی شده‌ایم که اگر بکوشیم این سطح را ترک کنیم، چه به سوی درون (به زیر سطح زمین یا زیر سطح دریا) چه به سمت بیرون (در فضا)، اگر نتوانیم راهی مصنوعی بیابیم تا محیط زیستمان بر سطح خاک را با خود ببریم خواهیم مُرد. تاکنون راه‌چندان دوری نرفته‌ایم - نه به اعماق و نه بر فراز. تنها جایی جز زمین که انسان بر آن قدم گذاشته است ماه است که فقط ۲۴۰,۰۰۰ مایل [تقریباً معادل ۳۸۴,۰۰۰ کیلومتر] از زمین فاصله دارد. در همان حال گستره کائناتی که تاکنون توانسته‌ایم مشاهده کنیم

۱. بندی است از سرود مذهبی معروف «ای خدای ما، ای یاور ما»، سروده‌ی آیزاک واتس (۱۶۷۴-۱۷۴۸) کشیش انگلیسی. - ویراستار.